حق با شماست

info@jamejamdaily.ir
روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲

#مشکل_معیشت
یک شهروند:
چندی پیش سران قوا برای رفع مشکلات معیشتی مردم و مهار گرانی، ظاهرا جلسه خوبی برگزار کردند اما در واقعیت خودروسازان با حمایت دولت ۵۰ درصد به قیمت تولید خود افزودند! این تناقض چه مفهومی دارد؟

#فروش_قولنامه‌ای
منطقی از تهران:
تجربه نشان داده است که قولنامه باعث فروش ملک به چند نفر و جعل اسناد و فرار مالیاتی و الحاق متن و زمین‌خواری می‌شود. لطفا به این موضوع رسیدگی شود تا چنین تجربه‌هایی دیگر تکرار نشود.

#خرید_بورس
کاملی از تهران:
چرا کسی پاسخگوی وضعیت نماد پالایش یکم نیست؟ چند ماه پیش بسیاری از مردم با اعتماد به دولت این نماد بورسی را خریدند و امروز همگی آنان در ضرر هستند.

#سامانه_۱۱۸
توکلی شهمیرزادی از کرج:
مگر قرار نبود سامانه ۱۱۸ رایگان باشد و پول‌های گرفته شده از مردم به مردم عودت داده شود؟ چرا این قانون اجرایی نشد و همچنان این سامانه پولی است؟

#وزارت_کار
حیدری از اهواز:
در شرایط اقتصادی امروز، وزارت کار باید فکری به حال افرادی که فاقد درآمد و بیمه هستند و وام کمک‌معیشتی و یارانه معیشتی کرونا به آنان تعلق نگرفته است، بکند. آیا به این قشر از جامعه فکر می‌کنند؟

#موز_گران
توکلی از کرج:
در شرایط امروز، قیمت موز بر چه اساسی باید به کیلویی ۴۰ هزار تومان برسد؟ چرا مسوولان محترم هیچ نظارتی بر بازار به‌خصوص بازار میوه ندارند؟

#آسفالت_خراب
جاویدان از تهران:
آسفالت ابتدای سی متری نیروی هوایی از سر پیروزی تا چهارراه دماوند بسیار خراب و پر از چاله است و نیاز به ترمیم و رسیدگی دارد. تقاضا دارم به این موضوع رسیدگی شود.

#فاصله_مترو
عظیمی از تهران:
در این روزهای کرونایی متروی تهران یکی از مکان‌هایی است که در آن فاصله‌گذاری اجتماعی تحت هیچ‌شرایطی رعایت نمی‌شود. بهتر است برای کنترل بیماری از واگن‌های متروی شهر شروع کنیم.

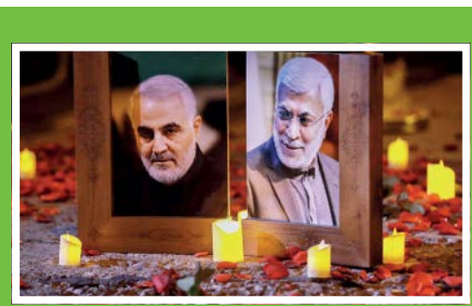

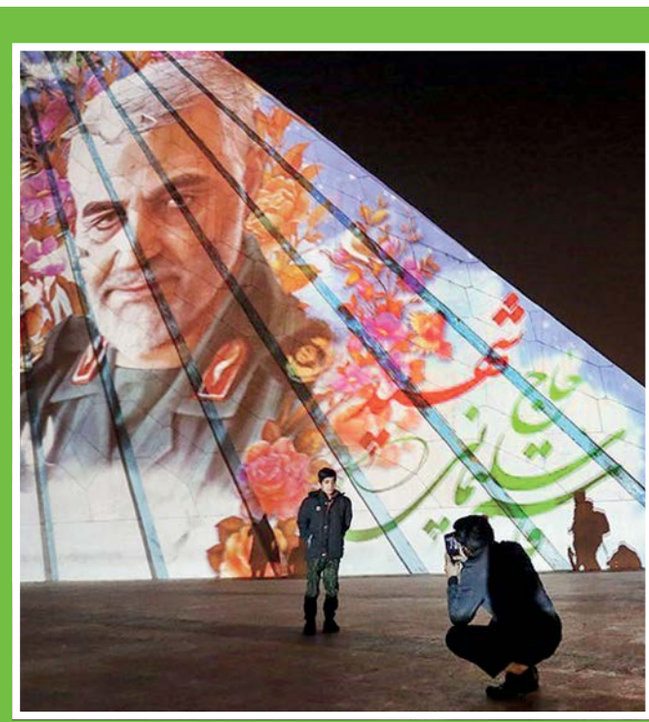

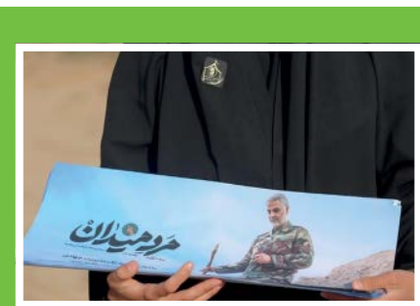

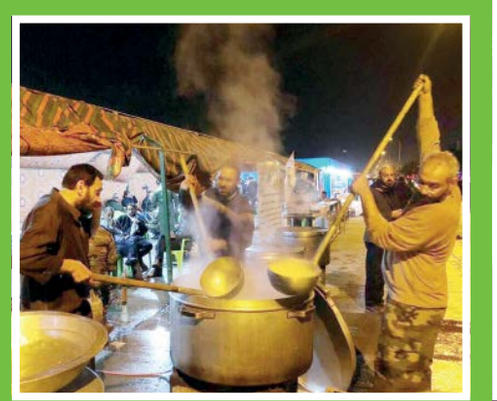

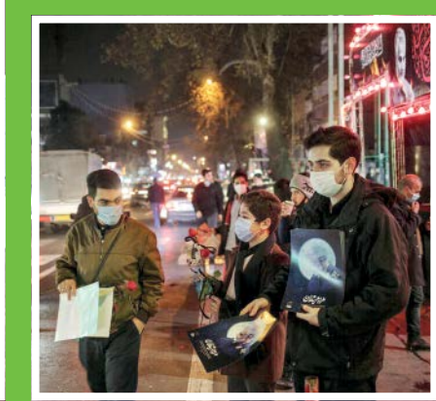

در سالگرد شهادت حاج‌قاسم، پویش‌های مردمی بسیاری برای بزرگداشت سردار شکل گرفت

مردم دارترین سردار

در سالگرد شهادت سردار سلیمانی، هر کسی در حد وسعش، قدمی برای زنده نگه داشتن نام سردار برداشته است / عکس‌ها: مهر و تسنیم

لیلا شوقی
جامعه

عده‌ای به یادش روضه خانگی برگزار می‌کنند، گروهی از زنان خانه‌دار، دست به میل شده‌اند و به یاد مهربانی‌اش برای گرم کردن کودکان کار از سرمای زمستان شال و کلاه می‌بافند. عده‌ای از پزشکان نیز به یاد پهلوانی‌اش دست نیازمندان را می‌گیرند و رایگان معاینه‌شان می‌کنند. در این بین بعضی‌ها نیز پویش راه انداخته‌اند تا گرهی از کار محرومان جامعه باز کنند. حفظ یاد و خاطره سردار شهید حاج قاسم سلیمانی به یک روز و سالگرد شهادتش محدود نمی‌شود. در گزارش پیش‌رو برخی از این فعالیت‌های مردمی را مرور کرده‌ایم.

نور کم‌رمق ظهر زمستانی از لای پنجره خودش را مهمان کرده‌است به اتاق کوچک. باریکه نور دراز کشیده روی فرش. فرش رنگ و رو رفته، تلویزیون کوچک قدیمی، بخاری نفتی و یک کمد کوتاه تنها وسایلی هستند که در تاریکی نشسته‌اند درون اتاق. به یکباره نور جریان پیدا می‌کند. همه صلوات می‌فرستند. رادیوی لب طاقچه، شروع می‌کند به آهنگ خواندن؛ صدای خوش «ای دل دلکم» در اتاق ۲۰ متری می‌پیچد. کنار رادیو می‌توان چراغ نفتی روشن، ساعت چوبی و قرآن را دید. لبخند عمیق دختر بچه چهارپنج ساله که پشت چادر مادرش پنهان شده اما از همه دیدنی‌تر است. برق چشم‌های دختر، صورتش را روشن کرده‌است. اینجا روستای قلعه‌نو، جایی نزدیک به پایتخت است. جایی که آب، برق و گاز بسیاری از خانه‌های آنجا به‌خاطر بدهی قطع شده‌است. حالا اما با پویش «به خاطر سردار» زندگی در ۷۰ خانه این روستا جریان پیدا کرده‌است؛ پویشی که از مشهد شروع شده‌است و حالا نه در مشهد و در روستای قلعه‌نو، که در همه شهرهای کشور به صورت سراسری اجرا می‌شود و هدف آن، دستگیری از محرومانی است که به نان شب خود محتاجند و حتی توان پرداخت اولین نیازهای اولیه زندگی را هم ندارند. پویشی که با نام سردار سلیمانی گره خورده‌است و بسیاری از مردم هم به یاد او به پویش پیوسته‌اند.

روضه خانگی سردار

دور تا دور دیوار سنگ‌فرش شده را با عکس‌هایش پوشانده‌اند. توی عکس، مهربان نگاه می‌کند. چند خانم با فاصله، چادر به سر نشسته‌اند دور تا دور سالن مستطیل‌شکل بزرگ و آرام ذکر می‌گویند و قرآن را ختم می‌کنند. چند دقیقه بعد یکی از خانم‌ها شعری می‌خواند، صدایش محزون و غمبار است. اشک می‌نشیند در خانه چشم‌ها. نوحه اوج می‌گیرد و بعد اشک خود را رها می‌کند از اسارت چشم‌ها و سبکبال به پایین می‌افتد. اینجا یکی از حسینیه‌های شهر تهران است؛ حسینیه‌ای در محله دروازه شمیران. خانم‌های هیات فائزون فرهنگ و رسانه دور هم جمع شدند و به یاد سردار سلیمانی و ایام فاطمیه روضه خانگی گرفته‌اند. همه اعضای گروه از خبرنگاران و نویسنده‌های خانم هستند. به قول خودشان، اولین هیات عزاداری خانم‌های رسانه و نویسنده را تشکیل دادند و روضه کوچک و خانگی که در آن به یاد سردار و شهدای مدافع حرم ۳۰ بار قرآن را ختم کردند. روضه که تمام می‌شود، چای و باقالی پخته بساط پذیرایی ساده و بی‌ادعای روضه می‌شود. گوشه سالن کوچک، عکس سردارسلیمانی را گذاشته‌اند روی میز و روی عکس نوشته شده‌است «قاسمیون». یکی از خانم‌ها کمی از چایش می‌نوشد و می‌گوید: «پوستر مناسبی از سردار پیدا نکردیم و پوستری که پارسال روزنامه جام‌جم منتشر کرده‌بود، تنها پوستر مناسب بود.» خانم‌های رسانه‌ای حالا دارند برنامه‌ریزی می‌کنند برای روضه خانگی ماه بعد؛ روضه‌ای که به یاد سردار سلیمانی برگزار خواهد شد.

زورخانه دل‌ها

سر خم می‌کنیم و به احترام وارد می‌شویم به زورخانه؛ اول از همه، سنگ‌فرش روشن گود و میل‌های بزرگ و کوچک زورخانه به استقبال می‌آید. روی میل‌ها نقش شمسه زده‌اند، آبی و مشکی. نقش تمثال امام علی(ع) در بالاترین نقطه دیوار نصب شده‌است. دیوار با عکس‌های سیاه‌وسفید و رنگی، پهلوانان زورخانه پرشده‌است، جوان‌ها و پیرهایی که با بازوهای برآمده و گردن‌های افراشته با گوشه چشم زل زده‌اند به روبه‌رو. هم‌ردیفش عکس‌های پهلوانان اما عکس‌های جوان‌هایی هم دیده می‌شود، عکس‌هایی بالباس رزم و تفنگ، جوان‌ها در عکس، پیروزمندانه و خندان نگاه می‌کنند. زیر عکس‌ها پرچم‌های سیاه آویزان کرده‌اند. بعد اما زن‌ها و مردهایی که دور تا دور گود ماسک زده نشسته‌اند، توجه‌ها را جلب می‌کند. جمعیت با فاصله، آرام و ساکت نشسته‌اند روی نیمکت به انتظار. قرار نیست پهلوانان زورخانه داخل گود بروند، میل بگیرند یا شنا بروند. زنگ مرشد به صدا درمی‌آید و پهلوانان می‌نشینند در اتاق کوچک و باریکی، پشت میز و پهلوانی شروع می‌کنند. زنگ پهلوانی امروز زورخانه سردار دل‌های شهر کاشان، ویزیت رایگان نیازمندان شهر به یاد سردار سلیمانی است. پهلوانان امروز نه تنکه (شلوار مخصوص زورخانه) که روپوش سفید پوشیده‌اند. بالای سر پهلوانان، عکس‌های شهدای مدافع حرم زورخانه و عکسی از سردار سلیمانی دیده می‌شود. پیرزنی رنجور می‌نشیند روی نیمکت رو به روی پزشک جوان، پیرزن از درد پاهایش می‌گوید از این‌که چند روزی پایش خورده به پله و چون نمی‌توانسته به دکتر مراجعه نکرده‌است. پزشک جوان، آرام پیرزن را معاینه می‌کند و بعد قلم را می‌سراند روی دفترچه پیرزن و بعد از قفسه پشت سرش، قرصی می‌دهد به پیرزن. مرشد حالا ضرب گرفته‌است، لبخند پهلوانان و مدافعان حرم را در عکس‌ها می‌توان دید.

کمک مؤمنانه سردار

تا چشم کار می‌کند، بسته‌های سفید، قرمز و کیسه برنج گذاشته‌اند. سالن بزرگ ورزشگاه سرپوشیده پر شده است. روی همه بسته‌ها عکسش را چسبانده‌اند؛ عکس سردار سلیمانی را. هزاران لبخند روی بسته‌ها نقش بسته‌است. این لبخند اما ادامه پیدا می‌کند تا در خانه آهنی و رنگ و رو رفته. در سیاهی شب هم می‌توان برق چشم‌ها، نگاه مهربان و لبخند مهربان صاحب عکس را دید. درباز می‌شود و نور می‌دود بیرون. دست پیری دراز می‌شود و بسته کمک معیشتی را می‌گیرد. بسته و کیسه برنج می‌رود درون آشپزخانه کوچک داخل حیاط. اجاق گاز روشن می‌شود، قابلمه می‌رود روی اجاق وزندگی برمی‌گردد به اجاق گازی که مدت‌هاست خاموش مانده. چند ساعت بعد، سفره پهن می‌شود و غذای گرم می‌نشیند وسط سفره، حالا بعد از مدت‌ها می‌توان صدای قاشق و چنگال و صدای شادی اعضای خانواده را از این خانه کوچک شنید. عکس روی بسته هدیه معیشتی از شادی خانواده می‌خندد. این داستان خانه دورافتاده‌ای در حاشیه یک شهر و شهرستان نیست. این صدای شادی و برگشت زندگی به خانه‌های خیلی از شهرهاست. به خانه‌های کل کشور به ایران. صدای شادی هزار خانواده شهرستان بندرلنگه که با کمک نیروی دریایی سپاه این شهرستان شنیده می‌شود. در ساری و رشت ۲۰۰۰ خانواده پای سفره نشستند. بابلی‌ها هم به دست ۵۶۰۰ خانواده محروم، بسته معیشتی رسانده‌اند. در خراسان رضوی اما ۱۲۰ هزار بسته غذای گرم و بهداشتی، تقدیم خانواده‌های نیازمند شد. لبخند صاحب عکس اما روی همه این بسته‌ها به چشم می‌خورد.

ایستگاه مهربانی

زندگی+

چارچوب فلزی را با پارچه‌های سیاه پوشانده‌اند. آهنگ عزا به گوش می‌رسد. مرد جوانی لیوان‌های یک‌بارمصرف را پر می‌کند با چای و دود از کله لیوان بلند می‌شود. دختر و پسر جوانی، دو تا لیوان برمی‌دارند. کمی آن‌طرف‌تر پسر نوجوانی، ماسک و پوستر سردار سلیمانی پخش می‌کند. دختر و پسر جوان لیوان به دست به‌طرف پسر نوجوان می‌روند و ماسک و پوستر می‌گیرند. دختر جوان زل می‌زند به چشم‌های خندان پوستر، لبخند را می‌توان از پشت ماسک روی لب دختر جوان دید. آن‌طرف در دیوارنوشت میدان ولیعصر، پسربچه کوچکی مدال قهرمانی می‌دهد به سردار سلیمانی. خودروها آرام عبور می‌کنند در ترافیک شبانه، پشت خیلی از خودروها، پوستر سردار سلیمانی به چشم می‌خورد. خودروها رد می‌شوند از میدان ونک، از چهارراه ولی‌عصر، از میدان امام‌حسین (ع)؛ وجه شباهت به‌جز ترافیک سنگین و خودروهای تزئین‌شده با پوستر سردارسلیمانی، وجود ایستگاه‌های صلواتی است؛ ایستگاه‌هایی مزین به پارچه سیاه، نام حضرت‌فاطمه (س) و نیز پوسترهای فرمانده سپاه قدس پاسداران است. ایستگاه‌های صلواتی، در شهرهای مشهد، تبریز، اصفهان، آبادان، یزد، اراک و همدان هم برپا شده‌است؛ ایستگاه‌هایی که بیشتر از همه، ماسک و پوسترهای سردار سلیمانی را توزیع می‌کنند.

شال گردن هدیه سردار

روی میز بزرگ، پر از شال‌گردن و کلاه بافتنی سیاه، طوسی و قهوه‌ای است. آن طرف یک کارتن پر از کامواست. سر که می‌چرخانیم، خانم‌های جوان و میانسال، می‌نشینند در قاب چشم‌ها. دورتادور نشسته‌اند و با هم می‌خوانند: «یکی زیر، یکی رو» آهنگ صدایشان فضای مسجد بزرگ را پر کرده‌است. چند پسر بچه کوچک بازی می‌کنند با کلاف کاموایی.

اینجا یکی از مساجد شهر مشهد است و ده،دوازده نفر از خانم‌های محله در حال بافتن شال‌گردن و کلاه هستند. تند و سریع، میل‌های بافتنی و کامواها را می‌چرخانند؛ میل‌های بافتنی و کامواها، می‌رقصند در هوا و تنیده می‌شوند در هم. میل‌های بافتنی به هم می‌خورند و صدا می‌دهند. کلاه‌ها و شال‌گردن‌ها، بعد از بافته‌شدن، می‌روند درون نایلونی و عکس سردار سلیمانی را بغل می‌گیرند.

مقصد بسته‌های بافتنی، محله‌های حاشیه شهر مشهد است. جایی که خانه‌ها قدیمی و کاهگلی‌اند. سوز سرد زمستانی شلاق خشک و خشنش را می‌کوبد به صورت و بدن. نفس هم در این سرما، یخ می‌زند. پسرها و دخترهای کوچک و نوجوان، در کوچه بازی می‌کنند، پسرها می‌دوند به دنبال توپی پلاستیکی و کم باد. توپ بی‌رمق و آرام، با هر شوت، بی‌هدف می‌رود به این طرف و آن طرف. پسرها با هیجان می‌دوند به دنبال توپ و دوباره از نو، می‌زنند زیر شکم توپ تا شاید تندتر حرکت کند. توپ اما آرام به راهش ادامه می‌دهد. دختری کوچک،ها می‌کند در دست‌هایش و بعد عروسک کهنه‌اش را حرکت می‌دهد به سمت دوستش و صدا نازک می‌کند برای بازی.

نقطه مشترک بچه‌های این کوچه، لباس‌های نازک‌شان است. هیچ کدام‌شان، سر و گردنشان را نپوشانده‌اند، هیچ کدام‌شان، ژاکت و کاپشن گرمی به تن ندارند. بعد اما این تصویر سرد و یخ زده، گرم می‌شود با کلاه‌ها و شال‌گردن‌ها. حالا دخترها و پسرها، سر و صورتشان را پوشانده‌اند با کلاه‌ها و شال‌های بافتنی نو. لبخند می‌نشیند، لب‌ها و صورتشان گل می‌اندازد از خوشی. یک پسربچه آرام عکس خندان سردار را بغل می‌کند و می‌دود به سمت خانه تا هدیه سردار را به مادرش نشان دهد.

تصویر می‌رود به یکی از چهارراه‌های شهر مشهد، پشت چراغ قرمز و می‌ماند روی دست‌های یخ زده دختر کوچکی که گل نرگس می‌فروشد. دخترک ضربه می‌زند به شیشه خودروها و آرام، با صدای یخ کرده می‌گوید: «گل می‌خری؟» نگاه خالی از پشت شیشه ، تنها جواب به سوال اوست. بعد اما، یک نفر دست دراز می‌کند و به او یک بسته گرم هدیه می‌دهد، یک شال و کلاه صورتی. دخترک یک شاخه گل نرگس هدیه می‌دهد به دست‌های مهربان. سردار سلیمانی از پشت دسته‌گل می‌خندد.